

بسم الله الرحمن الرحيم

درس خارج

اصول فقه

جلسه پنجاه و یکم

۹۲/۱۲/۱۲

مبنای مرحوم خویی - در توجیه فرق بین مفاد امر و نهی، که اقتضای اطلاق بدلی و اقتضای اطلاق شمولی دارد - توضیح داده شد که بخاطر خصوصیت زائده‌ای است که در مفاد صیغه امر و نهی وجود دارد.

خصوصیت مفاد امر، عبارت از این است که امر دایر است بین اطلاق بدلی و شمولی، اطلاق شمولی ممکن نیست چون اتیان همه افراد صلاة غیر ممکن است؛ لذا اطلاق بدلی متعین می‌شود.

خصوصیت مفاد نهی، عبارت است از دوران امر بین اطلاق بدلی و شمولی، اطلاق بدلی که تحصیل حاصل است و لذا در اطلاق شمولی متعین می‌شود.

اشکالات:

بر این نظریه پنج اشکال یا چهار اشکال وارد است، البته یک اشکال همان اشکال بنیادین و اساسی بود که قبلاً گذشت. - یعنی بحث در مدلول تصویری امر و نهی است، نه مدلول تصدیقی امر و نهی، تا سخن از تفاوت اطلاق شود که مشروط به اراده متکلم است. - با صرف نظر از این اشکال بنیادین، چهار اشکال مطرح می‌شود.

اشکال اول:

اشکال اول این است که این گونه توجیه با مبنای خود محقق خویی - در قید قدرت در تکلیف - سازگار نیست. در نظر محقق خویی قید قدرت، قید اصل تکلیف نیست، بلکه قید تنجز تکلیف است. چون تکلیف اعتبار است، و اعتبار عدالت برای غیر عادل هم ممکن است. چون اعتبار کردن شرط محال - در اصل تکلیف - محال نیست و قدرت در تنجز تکلیف شرط است نه اصل تکلیف.

بنابراین مبنا؛ بحث در اصل تکلیف است که مفاد امر و نهی چیست؟

ایشان در تعین اطلاق بدلی در امر چنین فرمودند: چون اطلاق شمولی - اتیان به همه افراد طبیعت - مقدور نیست، پس متعین اطلاق بدلی است. در حالی که طبق مبنای محقق خویی، بر فرض اینکه اطلاق شمولی مقدور نباشد، دلیل بر این نمی‌شود که صل بر اطلاق شمولی دلالتی

نداشته باشد. چون قدرت قید اصل تکلیف نیست، بلکه قید تنجز تکلف است. پس اعتبار شمولیت در امر محال نخواهد بود، گرچه در تنجز تکلیف شمولیت محال است.

اشکال دوم:

اشکال دوم اینکه؛ بر فرض اینکه قید قدرت، قید اصل تکلیف باشد، باز موجب متعین شدن امر، در اطلاق بدلی نمی‌شود. به این بیان که چون اطلاق شمولی مقدور نیست، پس متعین اطلاق بدلی در امر است. مقدور نیست یعنی با قید قدرت تکلیف مقید می‌شود؛ یعنی تکلیف به اندازه‌ای بر ذمه عبد بار می‌شود که مقدور او باشد، نه فردی از افراد که اطلاق بدلی باشد. مثلاً صل به شمولی تام مقدور نیست؛ یعنی همه افراد صلاة مقدور نیست، پس به اندازه‌ای که مقدور است بجا آور. پس غیر مقدور بودن اطلاق شمولی موجب دست برداشتن از اطلاق شمولی و تعین آن در اطلاق بدلی نمی‌شود بلکه اطلاق شمولی، مقید به قید قدرت می‌شود. یعنی امر به اندازه افراد مقدور، اتیان شود. پس قید قدرت کاری جزء مقید کردن امر ندارد و چنین توانی ندارد که مفاد امر را - از اطلاق شمولی به اطلاق بدلی - تغییر دهد.

اشکال سوم:

اشکال سوم به شکلی مبنایی است ولی چون کاشف از فساد مبنا است و لذا ذکر می‌شود. اشکال سوم این است که اصولاً قدرت، تحصیل حاصل و مقوله‌هایی از این دست، اگر بخواهند قید باشند، قید مدلول تصدیقی می‌باشند. قیود مربوط به اراده جدی و عارض بر مراد جدی هستند. قید قدرت؛ یعنی قید غیر مقدور مراد نیست. قید تحصیل حاصل؛ یعنی تحصیل حاصل، مراد امر حکیم نیست. پس چنین قیودی، قیودات مراد جدی و مدالیل تصدیقیه هستند. در حالی بحث در مفاد امر و نهی - مدلول تصویری امر و نهی - است. مفاد امر و نهی کاری به مقدور بودن و تحصیل حاصل ندارد. معنای لفظ با مقدور بودن یا غیر مقدور بودن تغییر نمی‌کند، اگر چه اجتماع نقیضین باشد. صیغه امر در مثال اجمع بین النقیضین معنی و مدلول تصویری خودش را دارد ولی از امر عاقل حکیم صادر نمی‌شود که مربوط به مدالیل تصدیقیه است.

ایشان در وضع می گوید؛ موضوع له هر لفظی مدلول تصدیقی است که اراده شرط است. پس با این اشکال در واقع اشکال به آن مبنای او - در وضع - است.

اشکال چهارم:

اشکال چهارم، اشکال نفی و مربوط به مفاد نهی (اطلاق شمولی) است. محقق خویی - در توجیه اطلاق شمولی نهی - چنین گفتند: اگر مراد از مفاد نهی در مثال لاتکذب، طلب ترک یک فرد از افراد کذب باشد، تحصیل حاصل است، پس باید همه افراد کذب ترک شود. به عبارتی؛ اگر مفاد صیغه نهی، اطلاق بدلی باشد تحصیل حاصل است، پس مفاد نهی، متعین در اطلاق شمولی است. اشکال نقضی دقیقاً در همین مطلب است.

متعلق نهی بر دو نوع است:

۱- متعلق بی واسطه: در لاتکرم عالماً، متعلق نهی مستقیماً، طبیعت اکرام است.

۲- متعلق با واسطه: از این نوع متعلق، به متعلق المتعلق یا موضوع تعبیر شده است.^۱ در لاتکرم العالم، چون نهی به اکرام و اکرام به عالم خورده و لذا عالم با واسطه، متعلق نهی است که متعلق المتعلق گفته می شود.^۲

اشکال در این است که؛ اگر در متعلق، تحصیل حاصل لازم بیاید، در متعلق المتعلق، تحصیل حاصل لازم نمی آید. خیلی موارد است که حمل بر اطلاق بدلی در متعلق المتعلق، لازمه اش تحصیل حاصل نیست. در حالی که این اطلاق شمولی - در مفاد نهی - هم در متعلق و هم در متعلق المتعلق، وجود دارد. یعنی در لاتکرم، کل افراد اکرام را انجام نده، یعنی عموم شمولی نسبت به افراد اکرام وجود دارد. همچنین در لاتکرم عالماً؛ کل افراد عالم را اکرام نکن، یک عموم شمولی نسبت به افراد عالم وجود دارد.

۱- متعلق المتعلق از تعبیرات میرزای نائینی است که سایر اصولیون بجای آن تعبیر موضوع را بکار می برند.

۲- سوال این است که سخن محقق خویی در کدام یک از متعلق ها صحیح است؟ آیا در هر دو متعلق، قول به اطلاق بدلی - در صیغه نهی - تحصیل حاصل است تا قول به اطلاق شمولی متعین شود؟ آیا اطلاق شمولی تنها جایی است که اطلاق بدلی تحصیل حاصل باشد؟ یا در مواردی با مقدوریت اطلاق بدلی، باز اطلاق شمولی متعین می شود؟

حرف ما این است که اگر فهم اطلاق شمولی در لاتکرم نسبت به متعلق یعنی اکرام، علت‌اش این باشد که اگر حمل بر اطلاق بدلی شود، تحصیل حاصل لازم می‌آید. چون فردی از افراد اکرام، خود به خود متروک یا منعدم هست و لذا اطلاق بدلی لغو است.

این حرف در موضوع درست نیست. مخصوصا در جایی که می‌گوید: لاتکرم علماء البلد. ترک یک عالم تحصیل حاصل نیست؛ چون می‌تواند همه علماء را اکرام کند. یعنی کاری کند که آن یک فرد هم اکرام شود، تحصیل حاصل نیست. نسبت به موضوع یا متعلق المتعلق، ترک اکرام یک فرد از افراد عالم، وقتی است که همه را اکرام کند، وقتی همه را اکرام کند، ترک فردی از افراد صدق نمی‌کند. در این صورت اگر همه علماء را اکرام کند، در اینجا ترک اکرام فردی از افراد اکرام هم نشده است. پس اراده ترک فردی از افراد اکرام، تحصیل حاصل نیست. چون ترک آن فرد حاصل نبود تا با نهی از آن با اطلاق بدلی تحصیل حاصل لازم بیاید. وقتی حاصل می‌شود که همه علماء را اکرام نکند یا به تعبیر دیگر؛ تحصیل حاصل بودن، فرع عدم قدرت بر اتیان همه افراد است. وقتی عدم قدرت بر اتیان همه افراد باشد؛ چون عدم اتیان همه افراد مقدور نیست؛ لذا ترک فردی از افراد یا بعضی از افراد، همیشه حاصل است.

اگر اتیان به همه افراد مقدور بود، در لاتکرم عدم اکرام فردی از افراد حاصل است، چون اتیان به همه افراد مقدور نیست و لذا همیشه - خواه و ناخواه - یک اکرامی متروک است. در نتیجه تحصیل حاصل خواهد بود.

این حرف اگر در متعلق و اکرام گفته شود، ولی در موضوع همیشه چنین نیست. در موضوع اتیان به همه افراد موضوع، غالبا مقدور است. مثل اکرم علماء البلد، همه علماء را می‌شود اکرام کرد، گرچه همه اکرام‌ها مقدور نباشد. ولی یک اکرام برای همه علماء مقدور است.

پس همان طور که در متعلق، اطلاق شمولی وجود دارد، در متعلق المتعلق هم، اطلاق شمولی وجود دارد. پس اگر بخاطر اطلاق بدلی در متعلق، تحصیل حاصل لازم آید و در نتیجه اطلاق شمولی متعین شود، اگر این حرف در متعلق صحیح باشد باید در متعلق المتعلق هم صحیح باشد، در حالی که چنین نیست. چون در مورد موضوع با اینکه، باز اطلاق شمولی وجود دارد، ولی چنین نیست که اطلاق بدلی غیر مقدور و لازمه‌اش، تحصیل حاصل باشد. چون خیلی از

موارد اتفاق می افتد که اطلاق بدلی مقدور است - و با وجود مقدوریت اطلاق بدلی - ولی باز اطلاق شمولی جاری می شود.

اشکال همین نکته بود که؛ چرا مفاد نهی، - نه تنها در متعلق - بلکه در متعلق المتعلق هم اقتضای اطلاق شمولی دارد؟ اگر اطلاق شمولی در متعلق، علت اش این بود که چون اطلاق بدلی محذور - تحصیل حاصل - دارد، لذا متعین اطلاق شمولی است، اما همین علت، در اطلاق شمولی متعلق المتعلق، جاری نیست؛ چون در متعلق المتعلق، محذور تحصیل حاصل در اطلاق بدلی لازم نمی آید تا اطلاق شمولی متعین شود. ولی با این همه در متعلق المتعلق نیز اطلاق شمولی است.

پس دلیل اطلاق شمولی، توجیهی نیست که محقق خویی ذکر کردند. بلکه علت دیگری است که هم در متعلق و هم در متعلق المتعلق (موضوع) جاری است. گفته شد که دلیل شمولیت، همین زجر از طبیعت است. این انزجار از طبیعت، لازمه اش انزجار از کل افراد است. این دلیل هم در متعلق و هم در متعلق المتعلق جاری می شود.

خلاصه؛ سبب اطلاق شمولی، باید در همه جا قابل توجیه باشد نه اینکه در متعلق قابل توجیه باشد، ولی در متعلق المتعلق قابل توجیه نباشد. اشکال بر محقق خویی در همین نکته بود که؛ توجیه ایشان تنها در متعلق جاری است و در متعلق المتعلق جاری نمی شود.

والسلام